بامن بیا پروانه شو

گزینهٔ شعر کودک

۱۶۷

به کوشش پویا فاریابی

با من بیا پروانه شو

به کوشش : پویا فاریابی

نام کتاب : بامن بیا پروانه شو
تدو ین : پو یا فار یابی
ر سام : خیرمحمد
سال : پاییز ۱۳۶۵
شماره : ۹۹
تیر اژ : ۳۰۰۰
جای چاپ : مو نو تایپ مطبعهٔدو لتی

یادداشتی دربارهٔ این مجموعه

شعر کودک در کشور ما باید تکامل بپذیرد. عواملی را که عمدتاً در اوضاع و احوال کنونی سبب تکامل شعر کودک میشوند، میتوان چنین برشمرد:

۱- بینش و نگرش آگاهانهٔ شاعران به ساخت و سرشت و ویژه‌گیهای این نوع شعر،

۲- یافتن و آفریدن نمونه‌های بهتر،

۳- و چاپ مجموعه‌های مناسب و مورد پذیرش کودکان.

اما چنان مینماید که تاکنون از بین یک از این عوامل مؤثر بر شعر کودک به درستی تحقق نپذیرفته است و به گونه‌یی که آگاه هستیم، نه تنها به ساخت و سرشت و ویژه‌گیهای شعر کودک توجه نشده و کوشش لازم در این زمینه صورت نگرفته است، بل نمونه‌های خوب و مناسبی هم ارائه نشده است. اگر از چند شعر معدود روبین بگذریم، دیگر اصلاً شعر خوب برای کودک نداریم. به ویژه، بسیاری از اشعاری که به عنوان شعر کودک در مجموعه های چاپ شدهٔ قبلی آمده‌اند، نمونه های خوب نیستند؛ از همین رو مورد پسند و پذیرش کودکان قرار نگرفتند. باید این موضوع نزد شاعران ما دانسته و مفهوم میبود و درک میشد و آنها

بااعتراف به ناکامی این مجموعه ها به کارها و پردا ختهای بهتری توجه مینمودند که نمود ندو بازبه گونه یی که شاهدیم، پیگیری وتداوم در کارو کوشش شاعران ما دیده نمیشود که این خود مایهٔ تأسف دیگری است .

باری ساازوجود مجموعه هایی به نامهای «آوای کودکان» ، « خوشهٔ خورشید»، مخصوصاً مجموعهٔ « افتو باراتک » انکار نمیورزیم ؛ اما یاد آور میشویم که هریک از این مجموعه ها کمبودهای و یژهٔ خود را دارند . بایداین کمبودها با پیگیری در کارسرایش آگاهانه تر شعر کودک رفع شوند و شاعرانی که در این زمینه کوششهایی نموده اند، از یافتن راههای سنا سبتر و آفریدن نمونه های بهتر باز نایستند .

ازسوی دیگر، و با نظر داشت آنچه که گفته شد ، درفراهم آوری و چاپ مجموعهٔ حاضر ، که به مناسبت سال جهانی صلح و آشتی ملی صورت گرفته، کوشیده شده است که نمونه های بهتری برگزیده شوند .اگر چه نمیتوان ادعا کرد که این مجموعه هیچ گونه کمی و کاستی ندارد ؛ ولی میتوان گفت که از رهگذر گزینش نمونه ها و در مقایسه با مجموعه های چاپ شدهٔ قبلی برتریهایی دارد .به ویژه، شعرهایی که از شاعرانی چون پروین دولت آبادی ، محمود کیانوش و رازق رویین آورده شده اند ، نه تنها نمونه های خوب شعر کودک اند ، بل میتوانند سرمشق و نمونه یی باشند برای آنهایی که علاقه مند کارو آفرینش در این زمینه اند . ما امیدوار هستیم که نمونه های بهتر و برگزیده تر از این را برای کودکان خود داشته باشیم و رنگین کمانهای دیگری را به چاپ بسپاریم که بتوانند نیاز کودک ما را در محدودهٔ شعر به نحو مطلوب و مؤثر رفع نمایند .

پویا فاریابی

نام شعرها

مرغ نازمن
کبوترمن
عروسکم
پروانه
بامن بیاپروانه شو
گربهٔ من
ترانهٔ صلح
پیک صلح
کبوترصلح
صلح میخواهیم
چهچههٔ زندهگی
بانگ خروس
این پنج انگشت
چراباهم نرقصیم ؟
عید
نوروزبرهمه خوش باد

به‌شما مبارک این‌عید
مژده که آمد بهار
سلام به‌دستها
گل‌بنفشه
باران بهاری
من‌آب روان استم
باران
خوشهٔ زرین
من بچهٔ دهقانم
باد خزان
رقص برف
برف
گل‌خورشید
تو خورشیدی
بیرق ما
آموزگارما
کتاب
پیغام زنده‌گی
بهترین‌دوست
آشیانه
برای خواهرم
قصه‌های مادر
مادر
آفتاب و آسمان

مرغ نازمن

یك مرغ ناز دارم
خیلی‌دوستش میدارم
تاج‌قشنگی‌دارد
پای بلندی دارد
خیلی‌خوش‌آب و رنگ است
چشمهای او قشنگ است

کبوتر من

کبوتر قشنگ من
زیبای رنگ به رنگ من
از دست من نان میخورد
نان فراوان میخورد
میپرد او به دوش من
نوک میزند به گوش من

عروسکم

بخواب بخواب عروسکم
دختر خوب کوچکم
سر بگذار به دامنم
مادر تو منم منم
مادر پرستار تو شد
یار تو شد، یار تو شد
عروسکم، عروسکم
دختر ناز کوچکم

پروین دولت آبادی

پروانه

پروانه جان زیبایی
بال و پرت طلایی
میگردی دور صحرا
مینشینی روی گلها
پروانهٔ قشنگم
خال‌خال‌ورنگ‌به‌رنگم
آرام و نازنینی
قشنگ و دلنشینی
پروانه جان پروانه

ساختم به تو ترانه
نرو از خانهٔ من
بشنو ترانهٔ من
هیچ غرضت ندارم
من‌تو را دوست میدارم

شاهرخ

بامن بیاپروانه شو

پروانهٔ رنگین منم
گلها به گلبن دیده ام
پر پر زنان برگرد گل
رقصیده‌ام‌چرخیده ام
آن‌لادن‌خوشبوی‌را
بوییده ام بوییده ام

ازمرغکان آشنا
بشنیده ام آوازها
آرام‌گیرم دم به دم
بربوته های نازها

آزادو شادان درچمن
هرسو کنم پرواز ها
با من بیا با من بیا
پروانه شو پرواز کن
چون بلبلان نغمه‌خوان
گلزار پرآواز کن
لبخندگلهارا ببین
گلبوته‌هارا ناز کن

پروین دولت‌آبادی

گربهٔ من

بیابه‌روی دامنم
خوشگلك ظریف من
تابکنم نوازشت
همدمك لطیف من

دست کشم به پشت تو
تیز کنی دو گوش را
ازکه‌به‌ارث برده‌ای
این همه‌عقل‌وهوش‌را؟

شب که‌برای‌گردشی
گاه بـه باغ‌میروی
چشم‌توبس که‌روشن است
بادوچراغ میروی

هرچه کنی‌همان کنم
چون که تو یی‌عزیز من
بازی وجست وخیز تو
بازی وجست‌وخیز من

محمود کیانوش

ترانهٔ صلح

ما کودکان ، ما کودکان
ما کودکان این وطن
ما نوگلان ، مانوگلان
ما نوگلان این چمن
حب وطن ایمان ماست
صلح وسلم آرمان ماست
ازجنگ وخونریزی به‌جان
صلح آرزوی جان ماست

خواهیم صلح پایدار
در این دیار نامدار
ازبهرصلح روحبخش
باشد دل ما بیقرار

اندر جهان آشتی
ما نغمه خوان آشتی
بگشوده پر براوج صلح
ماکفتران آشتی

طهوری

پیك صلح

کبو تـــر سفید م　　کبـوتـــر ا مـیدم
بـپر بپر بـه سو یم　　به‌دست و موی و رو یم
سفیدو پا ك و نرمی　　کبـــوتـــر قشنگی
ترامه دوست دارم　　بـیـا تـــو درکنارم
سفید و بـــا صفایی　　امـیـد قـــلب مـایی
به آسمان سفر کن　　بـه کهکشا ن سفرکن
تو پیك صلح گر دو ن　　قشنگ و پا ك و میمون

کبو تر سفید م
کبوتـر ا میدم　　فضل‌حق فکرت

کبوتر صلح

بیا بیا کبوتر من
پرواز کن بالای سر من
ای کبوترک نازنین
بنشین به روی زمین
دوستت دارم همچو جان
ای کبوتر صلح و مهربان
تا که دنیاست تو ستی
نشان صلح و دوستی

رحیل

صلح میخواهیم

همه گلهاو همه باغ و بهار
همه مرغان هوا غچی و سار
همه جوی و همه جر
همه کوه و همه در
همه دریای خروشندهٔ پاک
همه سبزینه رویده به خاک
همهٔ مادرها
همهٔ باباها،
همهٔ مردم دنیا،
زندگی را و خوشی را،
صلح و آرامش و هستی را،
دوست دارند و پذیرایند،

و چو هر کودک معصوم جهان،
که کبوتر شده است از پی صلح،
صلح را میخواهیم ،
صلح را میخواهیم .
رو یین

چهچههٔ زندگی

صبح که پیدا شود
روی گل آفتاب
خاک برد از هوا
بوی گل آفتاب

مادرم از شهر روز
شاد صدا میکند
چشم مرا عطر صبح
باغ خدا میکند

پنجره از نو روشور
بـــاز خـــبر میدهد
در دل من زنـده‌گی
چهچهه سرمیـدهـد

محمود کیانوش

بانگ خروس

«صبح آمده‌است، بر خیز!»
بانگ‌خروس گوید،
«وین‌خواب و خسته‌گی‌را
در شط شب رها کن
خواب دریچه‌ها را
بانعرهٔ سنگ بشکن
با رد گربه شادی
دروازه‌های شب را
رو بر سپیده وا کن
شفیعی کدکنی

این پنج انگشت

این پنج انگشت
هستند باهم
یك خانواده :
بسیار با مهر
بسیار با هوش
بسیار ساده

پیوسته همفکر
پیوسته همکار
پیوسته همراه
درفکر معصوم
در کار کوشا
در راه آگاه

ای کاش امروز
بودیم ماهم
مانند انگشت :
همواره همدل
همواره همدست
همواره همپشت

بایکدیگر راست
بایکدیگر خوب
بایکدیگر دوست
در زنده گانی
اخلاق انگشت
سرمشق نیکوست .

محمود کیانوش

چرا باهم نرقصیم ؟

بیا باهم برقصیم
چو باد بامدادی
بیا باهم بخندیم
چو گل باشوق و شادی

بیا باهم برقصیم
چنان پروانه آزاد
بیا با هم برقصیم
چو زلف بید با باد

بیا باهم بخندیم
چو لبخند سپیده
بیا با هم بخندیم
که صبح نود میده

بده دستت به دستم
که یارمهربانیم
چرا باهم نرقصیم
چو با هم شادمانیم

پروین دولت آبادی

عید

گل بادام ، ای سپید سپید ،

باخو دآو ر ده‌ای ز عیدنو ید

تو هم،ای تا زه سنبل خو شبو ،

قصهٔعیدو نو بها ر بگو

نرگس، ای تاج زر نهاده به‌سر
جوی را دادی از بهار خبر

لاله، ای سرخ روی باغ و چمن،
ای به‌لب خند باز کرده دهن

حرفی از نو بهار میگویی
چون به‌دامان دشت میرویی

بیدمن بیقرار آمده‌است
شادی نو بهار آمده‌است

سایه‌پرور درخت خانهٔ ما،
نارون، چتر خویشتن بگشا

ای بهار، ای بهار سبز بیا
تو بیا جاودان به‌خانهٔ ما

پروین دولت‌آبادی

نوروز برهمه خوش‌باد !

در هـوای نمناک
سبزه شاد و چالاک
سر درآورده‌ازخاک
گفت : «نوروز بر همه خوش‌باد!»

چشمه ، روشن‌جوشید
خاک مخمل پوشید
سبزه شبنم‌نوشید
گفت : «نوروز بر همه‌خوش‌باد!»

آسمان گوهر ریخت

سبزه باگل آمیخت

بیدگیسو آویخت

گفت:«نوروز برهمه خوش باد!»

کرد بلبل پرواز

خواند در باغ آواز

خنده زد گل باناز

گفت :«نوروز بر همه خوش باد!»

محمود کیانوش

به شما مبارک این عید

میدهد باد سحرگاه نوید
که بهار آمدو نوروز رسید
بیدبن گیسوی خود افشان کرد
سنبل تازه به گلزار دمید
باغ پوشید به تن جامهٔ سبز
ژاله بر لالهٔ نورسته چکید
زنده گی تازه شد از ابر بهار
سرخ گل بر سر گلبن خندید
جو یبار گذران خواند سرود
قصه ها گفت ز شادی و امید
میرسد سبزه و گل موسم عید
بر شما باد مبارک این عید

پروین دولت آبادی

مژده که آمد بهار

مژده که آمد بهار　　سبزه و گل بیشمار
آب‌فرو ان به باغ　　گشته‌رو ان هر کنار
غنچی‌و پر و انه‌شد　　زنده‌به‌بوی‌بهار
بلبل‌آبی کند　　غلغله در جویبار
کر دهشگوفه‌به‌باغ　　درخت‌سیب و انار
بر لب آب رو ان　　سایهٔ‌بید و چنار
کو کو زنان‌فاخته　　نشسته بر شاخسار
به شاخ سرو بلند　　ناله کند زار زار
زخانه مور و ملخ　　گشته روان سوی کار
تو هم‌بدو پشت کار
ای پسر هوشیار

آصف مایل

سلام به دستها

به دستهای دهقان سلام
به دستهای کارگر سلام
به دستهای باغبان سلام
سلام به باغها ، به کشتها ، به آبها
پرنده های خوب من ،
شما ترانه سر دهید،
که دهقان به کشتزار میرود ،
که کارگر به کارگاه
و باغبان به باغها ،
زمین مادو باره سبز میشود .
سلام به دهقان ، به کارگر ، به باغبان
به هرچه پاک و شسته است در جهان.

رویین

گل بنفشه

گل بنفشه و اشد
کنار حوض‌خانه
گلبرگهای رنگین
شگفت دانه دانه

سر تا سرزمستان
هرچندخواب‌بوده
بنفشه را نگه کن
چشمان‌خودگشوده

پیغام آشنا را
بامن‌به نازگوید
حرف بهار و گل را
آهسته‌بازگوید

گوید: بهار آمد
ای‌گل، بهار از تو
ای‌باغ پر شگوفه
این برگ‌و بار از تو

پروین دولت‌آبادی

باران بهاری

بر سر دشت　　باد، خوشحال
گرم زد گشت　　نرم زد بال

دانه از خواب　　دیده وا کرد
گفت: «آب! آب!»　　هی صدا کرد

مادرش، خاک　　تشنه‌تر بود
با د چالاک　　درگذر بود

دانه زد داد　　خاک نالید
د ر د ل باد　　غصه پیچید

رفت بالا　　تا سر کوه
دید آنجا　　ابر ا نبوه

سینه سرشار　　کرده از آب
خواب و بیدار　　میخورد تاب

گفت: «ای ابر کن‌شتابی!
تابه‌کی ابر فکر خوابی

نو بهار است دانه‌در خاک
بیقرار است تشنه، غمناک

زود برخیز خیز از خواب
بر زمین ریز مهربان، آب!»

بر هوا تاخت ابر چالاک
سایه‌انداخت بر سر خاک

برق خندید رعد غرید
ابر پیچید باد رقصید

تا که‌باران کرد جرجر
خاک ازآن خوب شد تر

تا که دانه سر برآورد
زد جوانه گل‌درآورد.

محمود کیانوش

من آب روان استم

در باغ رو انم من　　بر دشت دو انم من
من زنده کنم عالم　　جان بخش جهانم من
من آب رو ان استم
من راحت جان استم

پایین شوم از کوه ها　　پیچیده وغلتیده
تا پیش شما آیم　　رقصیده ورقصیده
من آب رو ان استم
من راحت جان استم

گر من نرومدر کشت　　کی سبزشود گندم
از فیض و جود من　　آسوده بود مردم

من آب روان استم
من راحت جان استم

آصف مایل

باران

باران دانه دانه
بار یدبر بام خانه
بچه ها باران آمد
باران فراوان آمد

...

یک شال به گردن بستم
کلاه به سر گذاشتم
چتری به دست گرفتم
دو ید م رفتم بیرون
فریادزدم به باران :

باران ، تندتر ش کن !
تندتر و بیشترش کن !

خوشهٔ زرین

روستایی کشت کرد و کار کرد
تـا زمین خشك را پر بار کرد
از امیدی خاطر خود شاد داشت
چشم برخورشید و ابرو باد داشت
آفتابـا ، بر زمین مـا بـتاب !
باد، ابری آور و با ران و آب !

. . .

سبزه زاران نرم نرمك میدمید
دانه ها از خاك سر بر میکشید
خوشه ها پر بار شد، پر بار تر
کشتزارا ن هر زمان سر شار تر

پاسداری کرد ، دهقان نو به‌نو
خوشهٔ زرین گندم شد درو

خرمنی شد چون طلای ناب زرد
خانهٔ دهقان ما آباد کرد

مرد را چون شوق کار و همت است
خرمن عمرش چنین پرنعمت است

پر و ین دولت آبادی

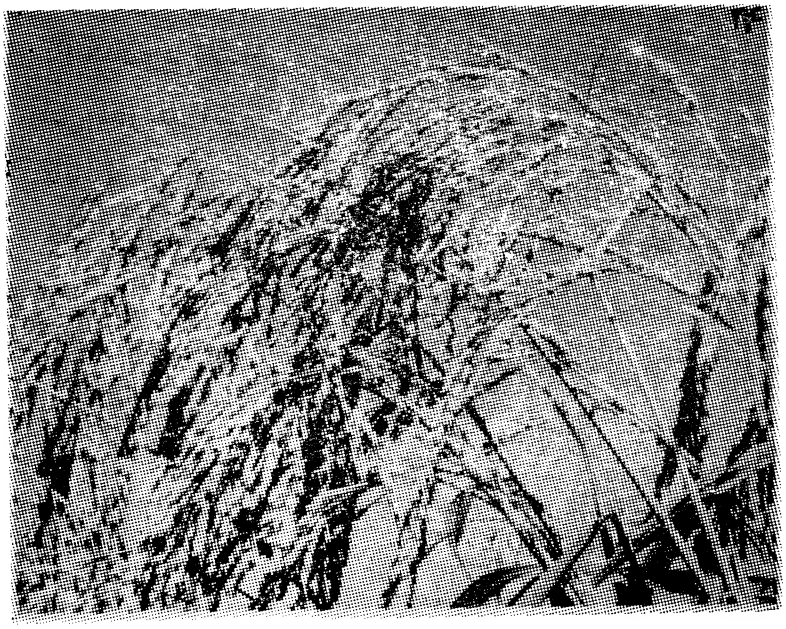

من بچهٔ دهقانم

من بچهٔ دهقانم
میخوانم و میدانم
زانو زده در سنگر
مردانه پدر جانم
سر باز وطن گشته
سر میکند قربانم
تا آنکه شود آباد
این میهن ویرانم
تا آنکه شود دلشاد
این مادر حیرانم
تا باز نریزانم
خونابه ز چشمانم

دستگیر پنجشیری

بادخزان

بادسر دخزان به باغ گذشت درمیان گـل و درختا ن گشت
برگ ازشاخهٔ درختان ریخت گل زخشکیده شاخساران ریخت
زرد شد چهرهٔ چـمنزا ران گلـبن خشـك ترشـد از باران
بـادآورد ابـر و بـاران را خـبـر سـرد ی زمستـا ن را
گشت توفان به پاو همراه باد بـرق خندیـد ورعدزد فـریـاد
روستایی به خاك بذر افشاند بر زمین، او نهـال تـازه نشاند

مرغکان آمدند در پرواز　　طی نمودند راه دور دراز
زودتر تابه گرمسیر رسند　　تابه گرمای دلپذیر رسند
دور مانند تازسردی دی　　از خز انوز روی زردی وی
بازآیند در بهار دگر　　از گل تازه آورند خبر
پر و ین دولت آبادی

رقص برف

برف آمد، برف آمد
آتشی روشن کنیم
برف آمد، برف آمد
جامه یی بر تن کنیم.
شاخهٔ خشک درختان
پر شد از برف سفید
میتوان گلهای برفی را

ز روی شاخه چید

برف میر قصد چه زیبا!

برف‌میر قصدچه‌شاد !

برف‌میر قصدبه همراهی باد!

پروین دولت‌آبادی

برف

برف ریزد بر زمین
برف پاک نازنین
مثل کفتر از هوا
مینشیند هر کجا
روی بام و روی دشت
روی سطل وروی طشت
شیشه های پنجره
گشته از یخ خنجره
بچه های سر جه خور
از خوشی در جوش و شور
همصدا با یکدگر
میکنیم این گفته سر
برف پاک نازنین
خوش رسیدی برزمین

رویین

گل خورشید

گل خورشید شگفت
گل زرین امید

خبر آورد ترا
خبر از صبح سپید

چشم بگشاو ببین
روز آورده نوید

پروین دولت آبادی

تو خورشیدی

سلام ،ای آفتاب بامدادی ،
تو نور آوردی و گرمی و شادی
نشستی بر درخت نوجوانه ،
به روی سرخ گلها دانه دانه ،
گذشتی گرم چون از شیشهٔ در ،
به من از مهر بانی میزنی سر ،
همه گرمی، همه نور و سروری
دمادم بامنی هرچند دوری

تو خو رشیدی، تو خو رشیدی ، تو خو رشید،
سلام ، ای پیک نو ر ، اي پیک امید .

پر و ین دولت آبا دی

آموزگار ما

دوست باما و مهربان باما
خوش سخن، خوب و خوشزبان باما
همچو مادر، همه نوازش و مهر
چون پدر، گرم و مهربان باما
گو یدآرام درس و میخواند
شعر شیرین و داستان باما
خسته از کار لبک خنده به لب
کو شداو از دل و زجان باما
او ستاداست و مادر و پدر است
یاداو یار جاودان باما
ای تو آموزگار و سرور ما،
این چنین مهربان بمان باما
علم آموزی و ادب مارا
از تو میماند این نشان باما

پروین دولت‌آبادی

کتاب

من دوست طفلکانم　　ز یباو خوشبیانم
دارم سخن فراوان　　در بین سینه پنهان

بگشا تو سینه‌ام را
واکن خزینه‌ام را

تا با تو راز گویم　　صد قصه با زگویم
از قصه های پیشین　　از پند های شیرین

گویم به تو فسانه
خوانم به تو ترانه

هر کس که نکته دان شد　　ز یباو خوشبیان شد
او همنشین من بود　　دوست قرین من بود

رحیل

پیغام زندگی

لب را چو غنچه بستی
بی‌همزبان نشستی

من چون نسیم بودم
همچون گلت گشودم

پیغام زندگی بود
در هر ورق که بگشود

بشگفت برگ این گل
میخوانمش چو بلبل

حرفی ز آشنایی
حرفی ز روشنایی

حرفی ز کاروهمت
صد قصه از محبت

پروین دولت آبادی

بهترین دوست

بهترین دوست که دارید منم

بهترین هدیه که خواهید منم

هر ورق از رخ من مال شماست

مونس روز و شب وسال شماست

یك‌جهان‌علم تو را یاددهم

دانش‌نیك و دل‌شاددهم

من‌بر م‌تان به‌سفر های دراز

از درو دشت کنم‌راز و نیاز

قصه‌هاگو یم‌از دیوو پری

تا که‌از نیك و بد آگاه شوی

نام‌زیبندهٔ من چیست؟ کتاب

باو فادوست‌تو کیست؟ کتاب

آشیانه

مرغ میساخت لانه و میخواند
که: چه زیباست آشیانهٔ من
جفت من پر گشود و رفت که باز
کند آماده آب و دانهٔ من
نارون چتر زد به گوشهٔ باغ
افکند سایه تا به خانهٔ من
خانه یی ساختم که جوجهٔ من
باز گردد به سوی لانهٔ من
آشیان را به سبزه آرایم
تا شناسد از آن نشانهٔ من
نرم نرمک نسیم میگذرد
همرهٔ نغمهٔ شبانهٔ من
آشیان چیست هیچ میدانی؟
خانهٔ مهر جا و دانهٔ من
پرو ین دولت آبادی

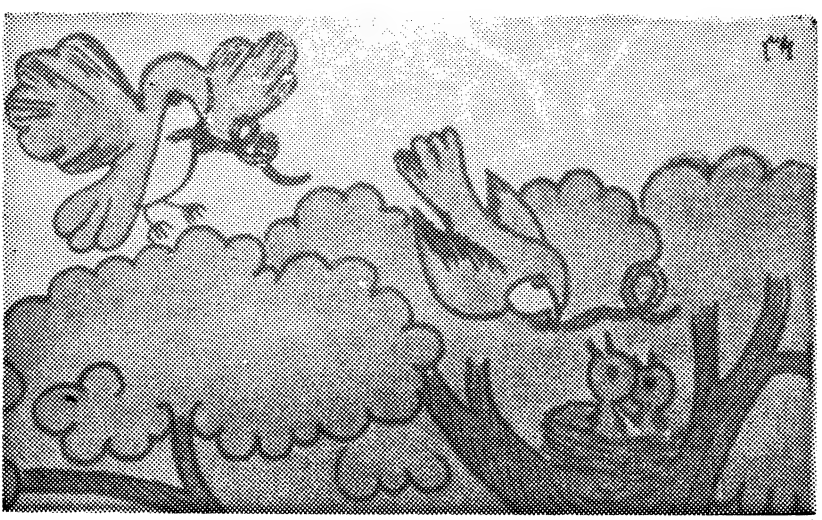

برای خواهرم

سلام به روی ماه تو
به چشمان سیاه تو
به آن دهان چو گل
چه خوشبو مثل سنبل
به پاکی و صفایت
به خوبی و وفایت
به آن قد بلندت
به گیسوی کمندت
تو مثل پریایی
تو حرف قصه هایی
تو خوبی خواهرمن
مرا جانی تو در تن

پروین دولت آبادی

قصه‌های مادر

به قصه قصه مادر
مرا به خواب بردی

در آسمان روشن
به آفتاب بردی

با اختران شبتاب

به ماهتاب بردی

***

به قصه‌قصه گفتی
جهان‌چه‌خوب و زیباست!

جهان‌و هرچه‌در اوست
برای شادی ماست

تو خوب و مهربان باش
جهان‌زمهر بر پاست.

پروین‌دولت آبادی

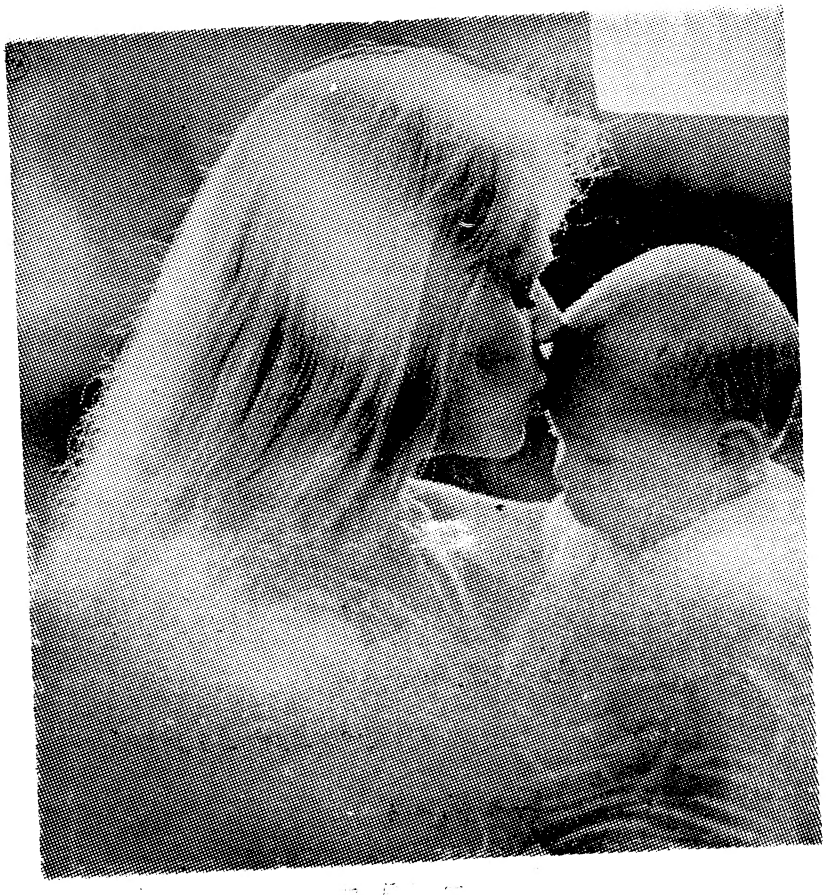

مادر

مادر تو چه خوب و مهربانی
مادر تو عزیز تر ز جانی
روزی که نه پای رفتنم بود
نه فهم و تو ان گفتنم بود
دامان تو بود جایگاهم
آغوش تو هم پناهگاهم
هر بار که آمدم به سویت
لبخند چو میزدم به رویت
صد بوسه زدی به گونه هایم
هم به سر و سینه تا به پایم
مادر تو مرا فرشته هستی
از مهر و وفا سرشته هستی
ای مادر روحپرور من
باشی تو همیشه سرور من

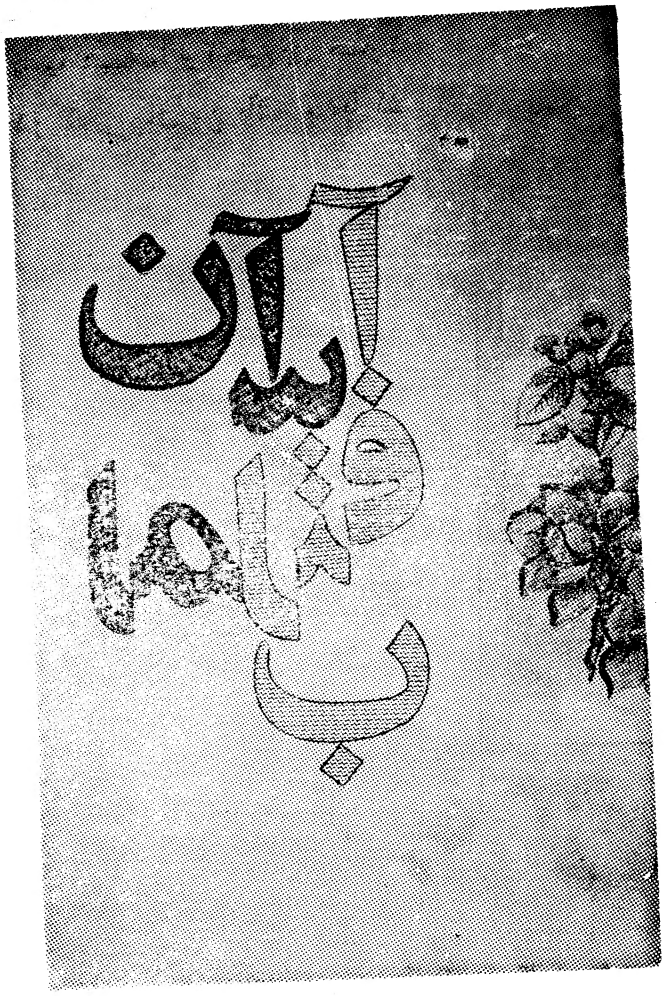

آفتاب و آسمان

مادر من نازنین و مهربان
مادری چون مادران دگر است
روی خاک تیره پیش آفتاب
او چراغی روشنایی گستر است
در جهان غمهای بی‌پایان اگر
زیر نور آفتاب تابناک

باسیا هیـهـا و تلخیهای خـو د
در کمین جان من باشد چه باک

رو شـنایـی چـراغ مـادرم
میبـر د رنگ از سیاهـیهای غـم

هر کجا او هست شادی هست و نو ر
هیـچ آن جا نیست دیگر جای غـم

مـادر مـن نـازنیـن و مهـربان
مادری چـون مـادران دیـگر است

در دل تار یـک و تـنگم روز و شب
آفـتـاب و آسمـان دیگـراست

از: هو مانس شاعر ارمنی
ترجمهٔ آلك
برگردان به شعر دری از:
محمود کیانوش

PROPERTY OF ACKU 6468